

پروگرام علوم اسلامیات
پتال جامع علوم اسلامی

طہر

شعر و شاعری

۱۱۲

ع. شکرچیان متخلص به «شکر» به مناسبت فرا رسیدن فصل دل انگیز بهار به جای این که خودشان شعری بسرایند شعری را از ترکی به فارسی ترجمه کرده‌اند. شعر از مسیحی تبریزی است:

ای نخل قدین گلبن بستان سعادت
وی ماه رخون شمع شبستان سعادت
گلزار رخون تازه گل گلشن خوبی
فرخنده جمالین مه تابان سعادت

استاد شکرچیان با زحمت فراوان، شعر فوق را چنین به فارسی ترجمه کرده‌اند:

ای نخل قدت گلبن بستان سعادت
وی ماه رخت شمع شبستان سعادت
گلزار رخت تازه گل گلشن خوبی
فرخنده جمالت مه تابان سعادت

دشت سترون

ترجمه دیگری دیدیم از سرزمین هوز «الیوت» با عنوان دشت سترون. بخشی از آن را

چند روز است هر روز
 که برودند من از خاک مرده
 این را من می بینم
 در شرف بهار
 می تراود اندام نحیف ریشه های تیره را در خاک
 زمستان در پناه خویش ما را گرم کرد آنگاه
 زمین را در فراموشی برف پاک پنهان کرد
 و با اندوه سرد ریشه های خشک
 اندک زندگی بخشید
 تابستان با رگبار باران روی دریاچه ما را کرد غافلگیر

چنان که پیداست تن من الهوت در این شعر و تحت تأثیر اخوان ثالث بوده است. این هم بخش دیگری از شعر:

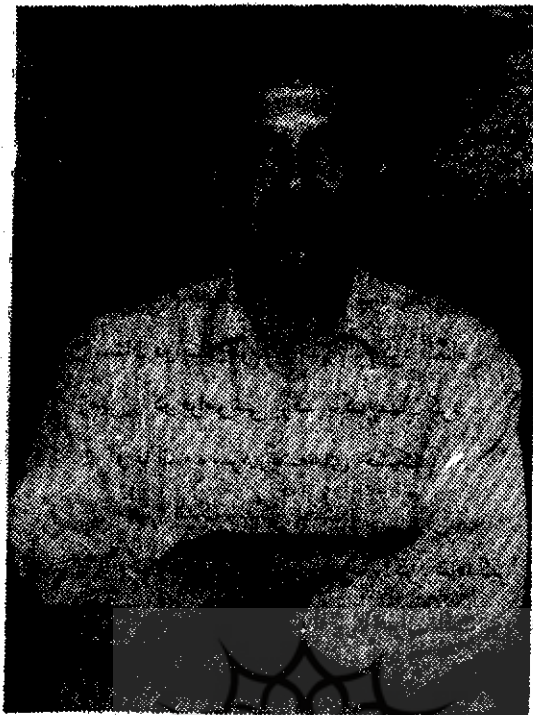
روغن و قیر می تراود رود
 زورق ها به بالا و به پایین می روند با جذر و مد آب
 بادبان ها، سرخ، گسترده به سمت باد
 می رقصند بر دکل های وزین
 الوار روی آب زورق ها
 ز «ایل اف داگر» می رانند
 به گرینیج در جنوب رود

وایالالایا

والالالایایایا

و بخش دیگری از شعر:

می سوزد می سوزد می سوزد می سوزد
 خداوندا مرا برمی گزینی تو
 خداوندا مرا دریاب
 می سوزدا
 در این شعر جای سوختگی مشخص نگردیده است.



● عمران صلاحی (عکس از حسین رانکوه)

شکسپیر عاشق

بعد از این که تابستان با رگبار باران روی دریاچه مترجم فوق را کرد غافلگیر، می‌رویم سراغ مترجمی دیگر که در شماره ۲۴ مجله گلستانه غزل شکسپیر را به فارسی پشت و رو کرده که بخشی از آن را می‌خوانید:

در همان مدتی که می‌نوشم
چون وصیت نموده بیماری
جرعه‌ها از شراب ایزل را
بهر آلودگی سخت قوی

آن چنان است تلخ بودن آن
خود تصور نمی‌کند تلخی
هم نه تأدیب را کند تصحیح
این چنین توبه دو چندانی

بس تو رحمتی نهای بهار عشق
می دهم من تو را بهر اطمینان
اینکه کافیت خود تو خم تو
که نباید مرا همی درمان

لطفاً مصرع آخر را یک بار دیگر تکرار فرمایید.

سنت شکنی

از ترجمه شعر می‌گذریم و به شعر امروز فارسی می‌پردازیم. در روزنامه رسالت ۷۹/۱۱/۱۲
شاعری چنین فرموده است:

بیا بانوی من سنت شکن باش

در این ناپاوری برگرد، برگرد

شاعر دیگری در شماره ۱۳ مجله پیام شمال چنین سنت شکنی کرده است:

هر کجا آینه باشد ما در آن عمری دگر افتاده‌ایم

دشمنان در خانه ما بیرون در افتاده‌ایم

به این می‌گویند «پشت مدرتسم»! لطفاً بقیه شعر را بخوانید:

مشت را از بس گره کردیم و بالا برده‌ایم

تا فرود آمد زمین، خود از گمر افتاده‌ایم

(بدون شرح!؟)

۷۹/۱۱/۱۶